



امام علی «ع»

۳

امام چهار زبان میدانست و آنچه از اخبار استنباط می‌شود پیغمبر کتاب زبور و مزامیر داود را که یکی سریانی و آن دیگری عبری بوده او داد تا ترجمت کند، و با زبان رومی نیز گاهی گفت و شنود داشت .

اصحاب تاریخ همگان نوشته اند که امام از همان عصر اول که پیغمبر هنوز زنده بود بالقب (وصی) نامی ملقب بوده است عمر او شصت و سه سال یا پنجاه و هشت سال و حکومت او چهار سال و نه ماه بوده و در کتاب تاریخ الخلفاء تألیف جلال الدین سیوطی آمده است که در سنین نه یاده سالگی اسلام را پذیرفت و در جنگ احد () چهارده سال از عمر شریفش گذشته بود و با این حال شانزده ضربت بر پیکرش اصابت کرده و شمار ضربت‌ها از عمرش بیشتر بوده اند . . . عبدالرحمن بن جوزی در کتاب الاذکیاء روایت کرده است که امام هر بار که این ملجم را میدید باگونه‌ئی مقرون تا سفاک میفرمود ارید حیا ته ویرید قتلی یعنی من میخواهم که او زنده و تندرست بماند و او نخواهد جز کشتن من . و این عبدالرحمن بن ملجم از اصحاب امام بود و پیش از جنگ خوارج و نهروان یکی از اصحاب امام بود و چون مسئله حکمیت پیش آمد و گروهی خروج کردند او نیز مخالف شد و ازیرا پیش از جنگ خوارج هر وقت امام او را میدید و آن مصرع را یاد میکرد اصحابش متعجب میشدند و روزی یکی از یارانش جرات یافت به امام گفت یا امیرالمؤمنین لو تعلم انه یقتلک لم لاتقتله یعنی اگر میدانی که او بکین تو خواهد برخاستن و خواهد تو را کشتن چرا پیش از وقت او را نمی‌کشی؟ امام پاسخ داد کیف اقتل قاتلی یعنی آنکس که مرا خواهد کشت چگونه شدنی است که او را بکشم و امام در ایراد این جمله رسانیده است که معتقد بوده است بتقدیر و عقیده او در باب دیر نیز در یکی از کلمات قصار کز وی نقل کرده اند بخوبی تصریح شده است و امام بطور واضح فرموده است المقدر کائن .

از تاخت و تاز اعراب و جنگجویان مسلمان خاطره خوبی نداریم ولی امام که بر حسب ایراد همه عرفا و دانایان ولی امر است ، نه عرب است و نه خلافت و حکومت او مخصوص عرب بوده است

و خود او در ضمن بیاناتش باین معنا تصریح کرده است آنجا که فرموده است: الناس نحس و موالینا و علوج، و من لم یکن علی مثل مانحن علیه فهو علج" (ای کافر) یعنی تمام مردم دنیا از سه طبقه خارج نیستند: ما و دوستان و منکران ما و آنکس که نه از طایفه ماست و نه از دوستان ماست و از طایفه علوج است یعنی منکران ما هستند و علوج جمع علج است و هر کافر و منگری و قبیحی است که بد ریخت و زشت است و بندلی جوزی در کتاب تاریخ الحمرکاه الفکریه برین نشان یاد کرده است: «اعراب همه برزگران و دهقانان یعنی رعایا و مالکین را علوج نامیده اند و این جوزی نیز در کتاب سیره عمر بن الخطاب نوشته است قتلہ العلیج ابولؤلؤ العجوسی یعنی عمر را بد پیکری بکشت که ایرانی بود ولی امام در آن جمله که ایراد فرموده است علج را از عجمه فرو افکنده و اعراب را هم که از دوستانش نبوده اند علوج نامیده است. نصیری ها و جماعات اهل الحق روز مرگ عمر را جشن میگیرند و آن روز را علجه می نامند که بی گمان از همین کلمه علج است و مفهومی دارد دور از آنچه این جوزی پنداشته است یعنی آنها خلیفه را (علج) نامیده اند.

امام مردم وطن پرست را نیز درخور ستودن دانسته است آنجا که فرموده است: الناس بناء الدنیا و لایلام الرجل علی حبابه و این جمله که در الف کلمه پیشوای ماست به این معنی است که مردم دنیا همگان فرزندان دنیا هستند و هر کس که مادرش را دوست ندارد هرگز درخور ملامت نیست.

و در باب مرال و علم اجتماع نیز کلماتی یاد فرموده است که این مختصر را گنجایش ایراد همه آنها نیست و اگر ما بخواهیم یاد کنیم باید یک کتابی تدوین کنیم ضخیم و در حقیقت هریک از کلمات او شاهکار بیان است و خطابت او شاید در جهان سخن هیچ جمله‌ئی یافت نشود که با این سخن مطابقت کند که فرموده است.

إذا قبلت الدنيا علی احد اعارتہ محاسن غیره و اذا ادبرت عنه سلبتہ محاسن نفسه یعنی هرگاه دنیا به آدمی روی کند همه خوبی‌ها و زیورها کز دیگران است بساو نسبت دهند و اگر دنیا پشت کند آنچه خوبی و زیبایی دارد همه را بنام دیگران معروف و مشهور سازند و این فرمایش امام را مکرر در پیکره گروهی مشهور و مجسم دیده‌ئیم. ما این مقاله را ذیل عنوان وصی و پاترون یعنی ولی امر آغاز کردیم تا ثابت کنیم که بی جهت نبوده است که پیشوای شیعه را امام المشارق و المغرب خوانده‌اند و بی جهت نیست که ما او را وصی بلا فصل پیغمبر میدانیم.

پیش از آنکه پیغمبر از دنیا برود کسانی که به او ایمان آورده بودند با کلمه اصحاب یا صحابه نامیده میشدند و از روز گار شارع اسلام دیری نگذشته بود که اصحاب او دو دسته شدند دسته‌ئی مهاجر نامیده شدند و دسته دیگر را انصار خواندند و چون پیغمبر از دنیا

رفت این دو دسته با یکدیگر آمیخته تابعین را نیز با خود همراه کردند و مجموع این سه دسته دو حزب تشکیل دادند حزبی که بیشتر بودند و باصطلاح اهل سیاست اکثریت داشتند فرقه چاریار بودند یعنی با ابوبکر و عمر و عثمان همراه بودند و آن حزبی که در اقلیت بود فرقه شیعی و یاران وصی نامیدند و باید شما بدانید که ایرانیان مسلمان اکثریت را جماعت میخواندند و اقلیت را اصحاب وصایت مینامیدند و نیز باید بدانید که تابعین کسانی بودند که زمان پیغمبر و صحابت او را درک نکرده یا با او و همراه او جنگیده بودند و بیشترشان با خلفای سه گانه بودند و آن فرقه‌ئی که در اقلیت بود علی را مانند عصر پیغمبر (وصی) میخواندند ساموئل شاعر را بیتی است که گفته است:

تعیرنا انما قليل عدیدنا
فقلت لهما ان الکرام قليل
ابیات ابوالاسود دغلی، اشعار کمیت شاعر و سید حمیری Hemyari و اشعار کثیر عزه این‌ها همه شواهد و براهین قاطع و مسلمی هستند که امام برتر از آن بود که اهل سنت و جماعت میپندارند این گروه همه در همان روزها در ابیات خود امام را وصی نامیده‌اند و این مسئله بقدری واضح است که ابوسفیان هم که نخست دشمن پیغمبر بود خلیفه اول و دوم را با ابیاتی نکوهید و علی را وصی حقیقی محمد نامید و ابیات او را تمام نویسندگان تاریخ که اهل سنت و جماعت بوده‌اند در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.

و از جمله ابیات گروه اقلیت اشعاری است که کثیر عزه Kothaire ezah سروده است:

الا ان الائمة من قریبش
على والثلاثه من بنیه
فسبط سبط ایمان و سبط
وسبط لا یذوق الموت حتی
تغیب لایری فیهم زمانه
و لاه الحق اربعه سواه
هم الاسباط لیس بهم خفاء
وسبط غیبتہ کریب
یقود الخیل یقدمها اللوہ
رضوی عنده غسل و ماء

این شاعر حکومت را خاص علی و فرزندان او دانسته است و امام حسن و امام حسین را نه بدان جهت سزا و اخلافت دانسته است که از فاطمه و منسوب به پیغمبر بوده‌اند زیرا محمد حنفیه را هم پس از امام حسین با امامت برگزیده است و او را هم امام عصر دانسته است که غائب است و در کوهستان حجاز پنهان است و خوراکش غسل است تا روزی که ظهور کند و خلاصه ابیات او باین معناست که پیشوایان خلائق آنها که بر حقند چهار نفرند علی است باسه فرزندش حسن که جز کردار نیک و ایمان بلیغش به اعمالی دست نیازید و دیگر حسین بود که در کربلا شهادت یافت و سوم فرزند دیگر علی است که غایب است تا روزی که ظهور کند... و ازین برتر گفت ابوالمیثم شاعر است که در غزوه بدر نیز جنگیده مشرکین را منکوب کرده است و او در باره امام بوصایت پیغمبر تصریح کرده است:

کنا شعار نبینا و دشواره

ان الوصی امامنا و ولینا

یغدیہ منا الروح والابصار

برح الخفاء و باحت الاسرار

یعنی مانشان پیغمبر و شعار او بودیم که خود را فدائی او کرده بودیم و پیشوا و بزرگ ما علی

است که وصی است و ولی امر است .

و ازین برتر اعتراف دشمن علی است که مورخین در تاریخ جنگ جمل یاد کرده اند و نوشته اند

که جوانکی از سپاهیان عایشه که سوازشتر بود در اوان شروع جنگ از صف آنها بیرون جسته

فریاد کرد :

نحن بنو ضبه اعداء علی

و فارس الخیل علی عهد النبی

لکننی انعی ابن عفان التقی

ذاک الذی یعرف قدما بالوصی

ماانا عن فضل علی بالعمی

یعنی من از تیره بنی ضبه ، هستم که دشمنان علی هستند دشمنان آن کسی که از عهد

قدیم او را "وصی" دانسته وصی میخواندند آنکه بیکه سوار پیغمبر اسلام بود و ما کور پیغمبر

و برتری علی را میدانیم ولی خونخواه عثمانیم !!

ابوالاسود دوثلی را نیز که از اصحاب علی و از شیعیان علی بود درین باره ابیاتی است :

يقول الارذلون بنو قشیر

بنو عم النبی و اقربوه

فان بیک حبهم رشدا " اصبه

طوال الدهر لاتنسی علیا

احب الناس کلهمو الیسا

ولست بمخطیء " ان کاد غیا

نیز کمیت شاعر که از گویندگان همان عصر بوده است ابیاتی در همین معنا سروده است و

تصریح کرده است که وصی بودن علی و انحصار خلافت بدو با این وضوح باز هم از جهل خود

روی انکار نشان میدهند :

بقولون لم یورث ولولا تراشه

* حیل و ارباب نام دو قبیله است .

لقد شرکت فیه بحیل و ارباب*

و دیگر از رجال قرن چهارم خباز البلدی الموصلی راست که گفته است :

جحدت ولاء مولانا علی

متی ما قلت ان السیف امضی

لقد فعلت جفونک فی البرایا

و دیگر از ابیات او :

وقدمت الدعی علی الوصی

من اللحظت فی قلب الشجی

کفعل یزید فی آل النبی

الالوصی امیرالمؤمنین علی

نقل تمام شواهد و ابیاتی که درین باره از همان عصر اول یاد شده است درین مختصر دشوار

است و ما درباره صفت وصی بهمین قدر اکتفا می کنیم و بموضوعی میپردازیم کزین مرتب

بمراتب برتر است و گذشته از مسئله دین و وصایت تمام عرفا و متکلمین و سوفیان و همه اهل معرفت چه در شرق و چه در غرب اورا ولی امر نامیده اند زیرا که سوفیان مغرب زمین نیز او را پاترون Patteron و پاتری Patter و پاتریک Patterik نامیده اند و در صومعه های عرفا صورت او را با ذوالفقار نشان داده اند و به او بیعت کرده اند .

من سوفی نیستم ولی آنچه در تواریخ و سیاحت نامه ها و کتب عرفا درین باب خوانده ام با آجمله مایه تعجب منند زیرا نمی فهمم مردمی که اسلام را قبول نداشته اند چگونه به علی دست داده اند و سرسپرده اند یکبار گمان کردم مقصودشان الیا است که در تاریخ یهود پیغمبری محلی بوده است ولی همه انکار کردند و گفتند ما را با یهود ارتباطی نیست و پاترون ما آن جوانمردی است که در محیط عرب پدید آمده است. در اروپا از عصری قدیم سه طریقت عرفانی بوده است که هنوز هم این سه نوع برقرار است .

اول طریقه بگتاشی که پیشوای طریقت را کامراد و کامرد می نامند که بمفهوم جوانمرد است و با عربی بمعنای "فتی" است که شعار آنها لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار است . دوم میستیکیم که بمفهوم مطلق سوفی بودن است و پیشوا را میستیکر Meistiker یعنی عارف یا سوفی می نامند و گروهی ازین طایفه او را نقیب و فوهر می گویند که بمفهوم امام وقت و ولی امر و پیشوا است و این گروه تصوف را نقابت می گویند .

سوم کاپوسین که در مشرق با کلمه قلندری تعبیر می شود و این طایفه کلیسائی یا معبذی دارند که مرکز آن در شهر رم است و همیشه قلندری با جامه سیاه کشیشان و کشکول درویشان بر درش ایستاده هرکسی به آنجا می آمد کشکول را برابرش میگیرند که نیاز خود را درون آن بیندازد و هرکس باندازه توانائی خود در آن کشکول پولی می اندازد و در باره این تصوف گفته اند که آنها معتقدند بگرفتن زکات از همه و در شیراز نیز محفلی داشتند بر کله کوه . اما کلیسای کاپوسین بر عکس چون بالا برآمدند باید بیاین بروند و تمام این خانقاه از استخوان مردگان این طریقت ساخته شده است درها و دیوارها با صحن و محراب و سقف و همه جای این صومعه از استخوان مرده است و عجب است که نه سوفیان با این طریقت خوشبین هستند و نه عیسویان با انتساب به آنها رضایت دارند .

ما این سه نوع طریقت را باختصار تمام معرفی می کنیم و آنچه محققین درباره آنها نوشته اند بی کم و کاست نقل می کنیم .

درباره بگتاشی ها که گروه اول هستند باید بگوئیم که ولی ایشان یعنی جوانمرد را نیابتی است که مظهر او را قطب مینا مند و قطب اول این گروه در عصر سلطان اورخان خلیفه عثمانی از ایران بترکیه مهاجرت کرده است ، نسیم او نخست در شهر نشاپور خراسان بوده است و با کسب انوار الهی و ارشادات نهانی روحانی بتهدیب اخلاق و تشویق و تدریس پرداخت

وغازی سلطان اورخان بمحضر او تشریف یافت و از او همت خواست و از وی نفوس معنوی کسب کرد، قطب بکتاشان او را دعا کرد و او را ارشاد کرد و راهنمون شد و اورخان با همه سپاهیانش تابع او شدند و بکتاشی شدند و در اثر دعای شیخ بکتاشی سلطان توفیق یافت که ارتش نیجری را تشکیل بدهد و نیجری محرف بنی چری است که با خط قدیم عثمانی (یکی چری) می نوشتند و کاف این کلمه را کاف نونیه می نامیدند و مورخین نوشته اند این نام را هم شیخ بکتاشان وضع کرد و درباره آن دعا کرد و با خرقه مقدس متبرک ساخت و آنها را قره قول کرد یعنی نگهبان یا پاسبان یا قراول کرد و بزرگ نیجری را اجازت داد در برابر او بنشیند و اجازت تبرک داد یعنی شیخ اول نیجری را مقام روحانی داد که بتواند هر خدمتگزار راست کرداری را که بخواهد تبرک کند.

طریقه بکتاشیه معروف است و در زمان پادشاه بزرگ غازی حاج بکتاش وفات یافت، در جوار قیصر شهری محله ایست نامش بکتاشیه که آنجا تربت بکتاش اول است که قطب بزرگ است و امام است و بجای (ولی) است و بهمین جهت قبر او زیارتگاه خاص و عام است و خانقاهی بنام او ساختند که نامش زاویه بزرگ نقابت است. و از جمله سرسپردگان و درویشان بکتاشی بالیم سلطان بود که یکی از سالاران بزرگ بکتاشها بود و نقیب یعنی جانشین ولی به او نظری کرده وی را برکت داده بود. مرکز بزرگ بکتاشان تا زمان اتاترک در آسیای صغیر بود و پس از آن اطولی سراسر کوهستان لبنان و کوه علویان و خراسان سراسر پر از خانقاه سوفیان بکتاشی است.

بکتاشها گروهی از شیعیان امامیه اند که درویشند و شاره‌ئی دارند معلوم و شعاری مختوم و همه با جامه بلند و کلاه سفیدشان شناخته میشوند و بسیاری از ایشان نیز اهل الحق یعنی نصیری و علی‌اللهیند و با آنکه آئین رسمی عثمانی حنفی بود و حالاً هم حنفی است بکتاشها بسیار محترمند تا آنجا که سالها پیش از دستور پهنی پیش از مشروطیت بزرگ بکتاشان رهنمون خلفای عثمانی بود. دده که پس از حاجی بکتاش والاترین پیشوای بکتاشان بود در قصری نشیمن داشت که همتای کاخ سلاطین عثمانی بود و سایه بسایه قصر سلطان بود و سلطان عبدالمجید که از خلفای بزرگ عثمانی بود مرید بی‌ریای دده بود و اگر دده کاخ خلیفه را بکام آتش می سپرد سلطان بخود حق نمیداد که چون و چرا کند و امپراطوری ترک سراسر بحکم سالار بکتاشان بود و سلطان عثمانی با اشارت دده حاکمی را معزول یا مأمور میکرد و گنه کاران را با اشارت دده می بخشید و در عصر او دده در کاخی نشیمن داشت که بر کاخ یلدوز که نشیمن سلطان بود مسلط بود و با آنکه دده خود شیعی متعصب و گوئی نصیری یا علی‌اللهی بود و سلطان عثمانی سنی بود و مذهب رسمی ترکیه حنفی بود در شب‌های جمعه که مجلسی سوفیانه داشت و همه بکتاشان آستانه در قصر او می آمدند و سماعی و حالی

داشتند سلطان هم گاه در آن مجلس حاضر می شد.

وسلطان بخواهش دده شهر کربلارا از نو ساخت و نوشهر را که در هیچ یک از شهرهای عثمانی نظیر نداشت بنا کرد و خیابان های زیبا و مدرن و عمارات بلند با بالکونها و درهای مشرف بر خیابان و نمای بسیار عالی ساخت و از رود فرات شعبه ای بکربلا آورد که نهر حسینیه نامید و تا عصر سلطان عبدالحمید که حریت یعنی مشروطیت پدید آمد همچنان بود و شاید حالا هم باشد چنان شهری که تا یک قرن هم پس از سلطان عبدالمجید در هیچ جای ترکیه ساخته نشده بود عربها خراب کردند و سد رود فرات را که ترکها ساخته بودند شکستند و شهر را سراسر پر از آب کردند پس از آنکه سلطان عبدالمجید کربلا را با شارت دده با خیابان ها و عمارات دو طبقه و ایوان ها و پیاده روها و سایر زیورها بیاراست دده خواهش کرد برابر در قبله که بصره امام مجاور است یک عمارت گلی و حقیر فراهم کردند که نشیمن او و جانشینان او باشد و وصیت کرد چون بمیرد او را در همان حجره محقر دفن کنند که برابر صحن و ایوان امام حسین است و چنین کردند و تا آن زمان که نگارنده این سطور در عتبات بتحصول علوم دینی مشغول بودم میدیدم که همه شب همانگاه که آفتاب غروب میکرد جانشین دده با جامه سیاه رسمی و کلاه بکتاشی و شاره سبز بر سر قبر دده شمع روشن میکرد و از آنجا بصره و حرم امام میرد و در برابر ضریح امام چراغچی ها و خدام عتبه مبارک تمام چراغ های حرم و چلچراغ هارا با شمع دده روشن میکردند و در زمان پادشاهان عثمانی قدرت دده باندازه ای بود که در مجلس سماع گاهی بخلفای مقدم بر علی علیه السلام می تاخت و بد می گفت و سلطان با آنکه سنی بود تحمل میکرد.

کاپوسین ها و بکتاشهارا که دو طریقت بود کوتاه و مختصر معرفی کردیم و اکنون به میستیکها میپردازیم که یکی از آن سه طریقت تصوف است و این گروه که نامشان سوفی است و مانند سایر طوائف تصوف نقیبی دارند که نامش زف (یا سوف) است و تابعین سوف را اصناف مینامد که بمعنای دراویشند و این گروه صومعه دارند و دیر دارند و مانند سایر سوفیان قطب دارند و همگان تابع ولی امرند که او را جوانمرد اول می خوانند و نام حقیقی او "علی" است که او "پاترون" است و پاترون یعنی ولی امر و جوانمرد که اشارت است به فتی چونانکه در نوسترانوف و دائره المعارف روسیه و پروکهاوز و افرون چنانچه در کتاب تاریخ الحریکة الفکریه تالیف بندلی جوزی استاد دانشگاه بزرگ باکو آمده است پاترون باصطلاح این گروه مانند ولی است باصطلاح بکتاشها مانند فتی و جوانمرد است و بی جهت نبوده است که گفته اند لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار، و این بطوطه در سیاحت نامه خود نوشته است که در یکی از صومعه های عیسوی که خانقاه سوفیان بود در اتاق عبادت مجسمه ها و صورت های اولیاء را نهاده بودند و جوانی که با نیزه و شمشیر دوسر مسلح بود نامش پاترون بود و من ازان

کشیش پرسیدم این کیست گفت این صورت علی است و از آن پس این بطوطه نوشته است من بغایت متعجب شدم که مرد عیسوی که با اسلام مخالف است چگونه با علی چنین عقیدتی دارد و عجیبتر آنکه در ذیل آن مجسمه صندوقی نهاده اند که مانند کَشکول کاپوسین هاست و در آن صندوق هر زائری مبلغی میریزد بنام سهم امام یا سهم ولی! و برای خرج فقرای پاترون است که ولی امر یعنی علی است و شاید بهمین معانی اشارت باشد که علی را امام المشارق و المغرب نامیده اند و تمام طرق صوفیه که شاید از پانصد طریقت بیشترند علی را ولی امر می شناسند خرمی ها و فاطمی ها و شیعیان اسماعیلی و از آن پس تمام فرقه های تشیع سهم امام دارند در کتب سوفیان میستیک که بر حسب نظریه فردینان توتل معلمین فلسفه فیثاغورثی هستند، اصناف نام تابعین ولی امر است و بندلی جوزی استاد دانشگاه باکو در کتاب الحركات الفكرية صفحه ۱۷۹ چنین یاد کرده است که علی جوانمرد اصناف است و جوانمرد یعنی پاترون و پاترون یعنی ولی که نقباء شیوخ و تابعین او هستند در کتاب قرّة العیون که نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی است این جمله یاد شده است که یکی از خلفای عباسی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را دشمن داشتی شیعی او را بخواب دید که در میان آتش نشسته است و علی الصباح معبران را بخواب که در خواب یکی را دیدم بمیان آتش (و نام او را نگفت) همه معبران گفتند این کس یا پیغمبر است یا ولی امر پرسید به چه دلیل؟ گفتند به این دلیل که حق تعالی فرموده است ان بورک من فی النار و من حولها چون خدا کسی را برکت دهد معلوم است که درجهئی متعالی دارد آن خلیفه توبه کرد و دشمنی او بعلی بدوستی مبدل شد سوفیان و همه اهل طریقت از شیخ نجم الدین و مغربی و ابومدین شیب مغربی گرفته تا طریقت علوانی و میمونی و حموی و قادری و شادلی و بدوی و رفاعی و خلوتی و نقشبندی و شیخ سنبل مرزیفونی و نورالدین جراحی و سوقی و مرزوقی و مرادی و صادی ssomadi و شیسانی و ایقانی و اسحاقی و معتزلی و عشاقی و اویمی و ادریسی و طیفوری و نوری و بسطامی و سیرامی و دریری Doriri و نصیری و کمالی و جمالی و غزالی و عجلانی و جلوتی و سنانی و سمانی و نعمتی و همتی و عاشوری و تغلمی و باختری و مغربی و بیطاری و هواری و وادهمی و اعظمی و حلولی و مداری و حیدری و شوریدگان و سرسپردگان شوشتری و شبستری و خاطری و نصاری و شعرانی و رمضانی و عبادی و مرادی با سایر طریقت ها و فرقه های تصوف که ایراد نام همه آنها برای ما خواندنش برای شما دشوار است همگان علی را ولی امر و جوانمرد اول (فتی) و پاترون و پاتریگ و نماینده الوهیت میدانند و بی جهت نبوده است که پیغمبر اسلام در وصف او فرموده است بصورت علی نگاه کردن پرستش خداست و چنانچه در کتاب المحيط تألیف ابن منظور و کتاب لسان العرب این حدیث از پیغمبر یاد شده است که النظر فی وجه علی عباده بجمال علی نگاه کردن عبادت خداست و شما می توانید در

لسان العرب که بزرگترین کتاب لغت عرب است بکلمه نظر رجوع بفرمائید تا تمام حدیث و روایات و آنچه در شرح حدیث آمده است بخوانید و صوفیان در تمام احوال تصوف از ایراد نام علی باز نمانده‌اند حتی در سماع که حالتی از حالات وجد تصوف است و سماع موسیقی است علی را یاد کرده و گفتار او را درین باره ایراد کرده‌اند چنانچه محمود بن محمد آملی معاصر شاه خدابنده و مناظر قاضی عضد مدرس مدرسه سلطانیه در عصر الجایتو در کتاب تصوف از جمله کتب نفائس الفنون در صفحه ۲۱۲/۲۱۴ از علم اول تصوف و فصل دهم چنین یاد کرده است که ولی امر همیشه برای شنیدن ندای حق گوش او مهیاست و چون آوازی بدو رسد خطاب الهی فهم کند و نیز نوشته است وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بانک ناقوس بشنید و جمعی در خدمتش بودند پرسید هیچ میدانید که او چه می‌گوید؟ (یعنی ناقوس) گفتند ندانیم فرمود می‌گوید سبحان الله حقا حقا، حقا حقا ان المولی حمد و بیقی (بیقا) صد "و بیقا حقا حقا... رجوع بفرمائید بکتاب عرائس العیون جلد اول و کتاب السماع از علم تصوف و بر حسب روایت ابشیهی در کتاب الطوائف امام نیز واضح کلمه اخوان الصفا بوده است و از جمله ابیات اوست: علیک باخوان الصفاء فانهم عماد اذا استنجدتهم و ظهور هر قدر که ما باین روایات و این وقایع بررسی و جستجو کنیم و پیش برویم افکار ما کند تر و عقل ما بونتر و مراتب نفعش ما دشوار تر میگردد زیرا نمی‌توانیم بفهمیم که اعتقاد و ایمان صومعه داران عیسوی یعنی چه، ولی امر پاترون، فتی، جوانمرد اول که فهم جمله (لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار) را دشوار تر میکند برای ما مشکلی تازه است با اطلاع از آن وقایع به آن برخورد کرده‌ئیم پیغمبر اسلام چگونه این حقیقت را چنین صریح یاد کرده است که نگاه کردن بچهره علی پرستش خداست. و در ایراد روایات نیز شبهتی نیست زیرا گویندگان همه مؤلفین عامه و اهل سنت و جماعت بوده‌اند و شیعی نبوده‌اند که گفته شود اعراق است و گزاف است و متکی بر مهر و فرط محبت و ایمان است. ما در این مقولات آنچه می‌فهمیم این است که هیچ نمی‌فهمیم و مانند آن پیرزن عامی بی‌سوادی هستیم که خدا را از روی بیاض دعا شناخته است و جای آن است که در پایان این مقولت بی‌تی را ایراد کنیم که مولوی صد ها سال پیش ازین یاد کرده است:

زین سبب غیر بی‌برو بگزیده‌ئی

تو تاریکی علسی را دیده‌ئی